



■ رسیدن پنبه

در یکی از استان‌های کشورمان، معاونت دارویی قبلی دانشگاه را حکم معاونت پشتیبانی داده‌اند و یکی از همکارانمان از شرکت‌های پخش سراسری به رسم طنز، نامه‌ای در مورد عدم پرداخت بدهی‌های دانشگاه برای معاونت پشتیبانی کنونی و معاون دارویی سابق نوشته که آن را برای ماهنامه دارویی رازی ارسال کرده است:

« ... چنان قحط سالی شد اندر دمشق

که یاران فراموش کردند عشق!

آورده‌اند که چون یکی از بزرگان سرزمین پارس از مقام صدارت خوراک و دواجات بر مسند صدارتِ عظمای توسعه خزاین نظامیه بلاد قوم لوط تکیه زد، دیگر بزرگان نظامیه را گردهمی‌آورد و فرمود: آنچه تا کنون از جهت نظام‌مند ساختن نابه سامانی

پرداخت‌ها در دواخانه‌های نظامیه رسیدیم، پایه و اساس قانونی نداشته بوده است، پس رشته‌ای که بی‌قانون رسیده‌اند همان به که پنبه گردد! - البته، در این مورد که آن رشته را از پایه و اساس چه کسی رسیده بوده، گزارشی در دست نیست! - و بدین سان بود که دروازه خزاین توسعه بر پرداخت بدهی دواجات دارالشفاهای نظامیه، بسته شد.

بزرگان کوچکتر نظامیه، هر چه داشتند بر دایره میدان ریختند و مشت بر در بسته همی کوفتند تا شاید گشایشی بر دروازه‌های خزاین حاصل شود ولی چنان که قدما نیز فرموده بودند: یکی مرد جنگی به از صد هزار!

اگر زور آن قدما به جناب رستم رسید، زور ایشان هم به اوشان رسید!

از آن جایی که عوام الناس کُلهوم چشم دیدن

پولدارتر و خوش تیپ‌تر از خودشان را ندارند، این عوام الناس با آن بزرگان کم زورتر نظامیه هم‌داستان شدند و یک صدا شایعه درو کردند که آن صدر اعظمِ توانمند پارتی بودجه دواجات را که هیچ، بودجه خوراک‌جات را هم کمپلت ذخیره‌سازی کرده و نمی‌دهد و ایشان را در «فقر دارالشفاء‌سوز» نگاه داشته است...!

از طرفی، گروهی از باربران بازمانده از دوران ژوراستیک که کارشان «کولبری دواجات» با مشقات بسیار در بیابان‌ها و آبادی‌های سراسر بلاد بود و با شنیدن خبر تکیه زدن بزرگ پارتی بر مسند صدارت توسعه، شوری بزرگ در سر و امیدی بسیار در دل‌هایشان زنده شده بود، بعد از پنبه شدن رشته‌ها به امر صدارت اعظمی، مات و متحیر و بی‌پول و حیران، با دلی پر خون از این دارالشفاء به آن دارالجنون ره می‌سپردند تا شاید گشایشی بر

گوشه‌ای از دروازه‌های خزاین توسعه حاصل شده باشد و بتوانند بخش اندکی از هزینه‌های به سال و سالیان رسیده دواجاتی که دارالشفاهای نظامیه میل فرموده بودند، از ایشان مطالبه نمایند ولی افسوس و صد افسوس که این باربران همچون گوی چوگان بر میدان نظامیه از این سو به آن سو می‌شدند و دیگر رمقی برای کولبری‌هایشان نیز باقی نمانده بود.

فلذا از آن‌جایی که

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست
آن‌چه البته به جایی نرسد گوی چوگان است
خواهشمند است نسبت به رسیدن دوباره
پنبه‌ها و پرداخت بدهی دارالشفاهای محترم به
جهت برقراری توان مجدد باربری در پیکر بی‌رمقی
کولبران دواجات امر به اقدام لازم فرمایید ...»

